

تاریخچه علوم بلاغی

دکتر مصطفی ناکری*

چکیده

علمای ادب از سده دوم هجری، به معانی قرآن و تفسیر کلمات و عبارات آن روی آوردند و در خلال این بحثها به طور پراکنده، نکات بلاغی را نیز مورد توجه قرار دادند. این مباحث به تدریج به معانی احادیث پیامبر(ص) و معانی اشعار عرب هم تسری یافت و در کتابها مورد توجه قرار گرفت. در دو سه قرن نخست هجری، بسیاری از علما به نوشتن کتابهایی با عنوان معانی القرآن پرداختند، و بعد از این آثار، ادبای آن روزگار، به مجازات قرآن، نقد الشعر، نقدالنثر و... پرداختند و زمینه را برای تألیف و تدوین کتابهای مستقل در دانش بلاغت فراهم آوردند. به عقیده بسیاری از محققان، کتاب البدیع ابن معتز (کُشته شده در ۲۹۶ ق) نخستین کتاب بلاغی به زبان عربی است. با تألیف کتابهای دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه به قلم عبدالقاهر جرجانی (متوفی ۴۷۱ ه. ق) علم معانی و بیان پایه‌گذاری شد و هرچه بعد از این آثار تألیف شده، تلخیص، شرح و تفصیل آنهاست.

کلید واژه: تاریخ علوم بلاغی، معانی القرآن، نقد الشعر، نقدالنثر، ابن معتز، البدیع، عبدالقاهر جرجانی، سکاک، مفتاح العلوم، سعدالدین تفتازانی، المطول

۱. مقدمه

در این گفتار، تاریخچه مختصری از پیدایش و تحول علوم بلاغی - معانی، بیان،

* پژوهشگر زبان و ادب فارسی و عربی و دانش زبان‌شناسی.

بدیع - در زبان عربی و زبان فارسی ذکر می‌شود و سپس ارزیابی اجمالی از دستاوردهای آن در عمل می‌آید.

تاریخچه تحول علم بدیع نیازمند به بررسی در مقاله مفصل‌تری است که امید است توفیق نوشتن آن به دست آید و آنچه در اینجا می‌آید فقط اشاره اجمالی است.

۲. علوم بلاغی و منشاء آنها

علوم بلاغت یا علوم بلاغی به چند علم از علوم ادبی که به هم ارتباط تام دارند اطلاق می‌شود و آنها عمدتاً عبارتند از علم معانی، علم بیان و علم بدیع (که گاهی بدیع را از ملحقات و توابع دو علم اول می‌شمارند). شاید قسمتهایی از نقد ادبی - اعم از نقد الشعر و نقد النثر - را نیز بتوان جزئی از این علوم به حساب آورد. هدف از این علم، ذکر اصولی است در بیان سخن که رعایت آنها موجب می‌شود شخص، مقصود و ما فی‌الضمیر خود را به شیواترین و رساترین و در صورت لزوم آراسته‌ترین وجه بیان کند، چنانکه شنونده یا خواننده در هضم و درک سخن او ابهام و اشکالی پیدا نکند و علاوه بر آن از آن لذت هم ببرد و باعث اعجاب او شود. در نقد ادبی مباحث دیگری هم مطرح می‌شود که مستقیماً به بلاغت مربوط نیست.

در قرن اول هجرت، مسلمانان سرگرم مسائل اصلی دین بودند و فرصت بررسی این قبیل علوم را کمتر می‌یافتند، ولی از قرن دوم توجه علمای ادب به معانی قرآن و تفسیر کلمات و عبارات آن معطوف شد و به طور پراکنده در خلال این بحثها به نکات بلاغی هم توجه می‌کردند و آنها را در کتب مربوط به معانی قرآن یا مجازهای قرآن، حتی اعراب قرآن می‌نوشتند. به تدریج این مباحث به معانی احادیث پیامبر (ص) و معانی اشعار عرب هم تسری یافت و در کتابهایی که در این زمینه نوشته می‌شد، مطرح گردید. در دو سه قرن اول هجری بسیاری از علما به نوشتن کتابهایی تحت عنوان معانی القرآن پرداختند که اسامی تعدادی از آنان در الفهرست این ندیم آمده است و بعداً هم در کشف الظنون [ج ۲، ص ۱۷۳۰] تحت عنوان «معانی القرآن» نام ۱۶ تن از علما را ذکر کرده است که بدین عنوان کتاب نوشته‌اند که عبارتند از: ۱. محمد بن علی (یا محمد بن حسن) رؤاسی کوفی (متوفی ۱۸۷ هـ)، ۲. ابوالحسن علی بن حمزه کسائی (متوفی ۱۸۹ هـ)، ۳. محمد بن مستنیر معروف به قُطْرُب نحوی (متوفی ۲۰۶ هـ)، ۴. ابوزکریا یحیی بن زیاد معروف به فراء (متوفی ۲۰۷ هـ)، ۵. ابو عبیده مَعْمَر بن مُشْتَنی (متوفی ۲۰۹ هـ)، ۶.

ابوالحسن سعید بن مسعدة اخفش بلخی (متوفی ۲۲۱ هـ)، ۷. ابو عبید قاسم بن سلام نحوی (متوفی ۲۲۴ هـ)، ۸. اسماعیل بن اسحاق ازدی (متوفی ۲۸۲ هـ)، ۹. ابوالعباس احمد بن یحیی معروف به ثعلب (متوفی ۲۹۱ هـ)، ۱۰. محمد بن احمد معروف به ابن کیسان نحوی (متوفی ۲۹۹ هـ)، ۱۱. ابو محمد سلمة بن عاصم نحوی (متوفی ۳۱۰ هـ)، ۱۲. ابواسحاق ابراهیم سری معروف به زجاج نحوی (متوفی ۳۱۱ هـ)، ۱۳. ابو عبدالله محمد بن احمد معروف به ابن الخياط (متوفی ۳۲۰ هـ)، ۱۴. ابوالحسن عبدالله بن محمد نحوی (متوفی ۳۲۵ هـ)، ۱۵. ابو جعفر احمد بن محمد نحاس (متوفی ۳۳۸ هـ)، ۱۶. عبدالله بن جعفر معروف به ابن درستویه (متوفی ۳۴۷ هـ).

بعضی از این کتابها چاپ شده است و در دسترس است و ابو عبیده معمر بن مثنی کتاب مجاز القرآن را هم نوشته است که چاپ شده است. اما برخی از کتابهای فوق مفقود است.

بعد از کتب معانی القرآن، ادبای آن زمان در کتب مربوط به اعراب قرآن، مجازات قرآن و معانی شعر، نقد الشعر و نقد النثر و امثال آنها کتبی نوشتند که زمینه را برای تدوین کتابهای مستقلی در علم بلاغت فراهم کرد و اهم آنها عبارتند از:

۱. اصمعی (متوفی ۲۱۷ هـ): معانی الشعر، ۲- ابن سلام جمحی (متوفی ۲۳۱ هـ)، در طبقات الشعراء، ۳. جاحظ (متوفی ۲۵۵ هـ) در کتابهای خود چون البیان و التبيين و کتاب الحيوان و غيره، ۴. ابن قتيبة (متوفی ۲۷۶ هـ) در کتابهای خود چون تأویل مشکل القرآن و تأویل مختلف الحديث و ادب الکاتب، ۵. میرد (متوفی ۲۸۵ هـ) در الکامل فی اللغة والادب، ۶. ابوالعباس احمد بن یحیی معروف به ثعلب (متوفی ۲۹۱ هـ) در قواعد الشعر، ۷. عبدالله بن معتز (مقتول ۲۹۶ ق) که مردی ادیب، شاعر و خوش ذوق بود و چند کتاب مهم نوشت چون طبقات الشعراء و البديع که هر دو چاپ شده است و در کتاب اخیر تعدادی از صنایع و محسنات شعری را نام برده و پایه علم بدیع را گذارده است و در ابتدای آن می گوید: سخن بدیع آن است که تازگی داشته باشد و باعث اعجاب شنونده شود؛ سپس برخی از صنایع را که موجب چنین نوآوری و تازگی می شود از قبیل استعاره، تجنیس، مطابقه، ردّ العجز علی الصدر و مذهب کلامی را مثال می زند. او می گوید اگر بگویند «الفكرة مُخَّ الْعَمَل» سخن بدیع و نویی گفته اند، اما اگر بگویند «الفكرة لُبُّ الْعَمَل» بدیع نیست و سخن کهنه ای است. بدین ترتیب باید ابن معتز را پیشوای هنجارگریزی دانست که بیش از یازده قرن پیش از شاعران نوپرداز کنونی بدین نکته پی برده و با مثالهای فراوان از

شعر و نثر و از قرآن و حدیث، مطلب را روشن کرده است. موارد نوآوری را از آنها در پنج فنّ مذکور در بالا شناخته که خود استخراج کرده و می‌گوید اینکه شعرای معاصر او می‌پندارند که سخنان بدیعی گفته‌اند که پیشینیان نگفته‌اند، در اشتباهند و سخنان بدیع در اشعار جاهلی و در قرآن و احادیث و سخنان صحابه هم یافت می‌شود، چنانکه در قرآن مثلاً «امّ الكتاب» و «جناح الدّل» به کار رفته است که کاملاً بدیع است. بعد از شرح این پنج فنّ با تفصیل و ذکر موارد حسن و عیب در کاربردهای آنها به ۱۲ صنعت دیگر هم تحت عنوان محاسن اشاره می‌کند و برای آنها مثالها و نمونه‌هایی از قرآن و حدیث و شعر و غیره می‌آورد و آنها عبارتند از:

۱. التقات ۲. اعتراض الکلام فی الکلام ۳. رجوع و بازگشت از سخنی که گفته شده است ۴. حسن خروج از معنایی به معنای دیگر ۵. تجاهل العارف ۶. الهزل یُراد به الجدّ ۷. حسن تضمین ۸. افراط در صفت (یعنی اغراق) ۱۰. حسن تشبیه ۱۱. اعنات الشاعر نفسه فی القوافی ۱۲. حسن الابتدئات.

او نمی‌گوید چه تفاوتی بین بدیع و محاسن وجود دارد، ولی ظاهراً منظورش از بدیع صنایعی است که در شعر و نثر در زمان او شهرت داشته است.

بعداً اختلاف دو اصطلاح بدیع و محاسن در نزد ادبا از بین رفت و همه را به نام محسنات بدیعی خواندند و بدین ترتیب ابن معتزّ جمعاً ۱۷ صنعت از صنایع بدیع را در این کتاب برشمرده است و ظاهراً نام این علم از همین کتاب مأخوذ است که در ۲۷۴ هجری نوشته شده است و این به عقیده محققان نخستین کتاب بلاغی است که به عربی نوشته شده است (گرچه برخی طبقات الشعراء ابن سلام جمحی را نخستین کتاب بلاغی می‌دانند). مؤلف آن عبدالله بن معتزّ قرار بود که هجدهمین خلیفه عباسی باشد و پدرش هم قبلاً خلیفه بود، اما روزگار با او مساعد نبود و پس از دو روز از خلافت افتاد و کشته شد و مقتدر جای او را گرفت، ولی این خلیفه دو روزه مردی بسیار فرهیخته و ادیب بود. همین امر خود نام او را جاودان ساخت.

بعد از ابن معتزّ، قدامة بن جعفر (متوفی ۳۳۷ ق) است که دو کتاب معروف بدو منسوب است یکی نقد الشعر و دیگری نقد النثر (گرچه در مورد انتساب نقد النثر به او بحثهایی هست) و او را پایه‌گذار نقد ادبی در زبان عربی می‌دانند که نظریات او هنوز هم معتبر و مورد مراجعه است. سپس، ابوالحسن علی بن عیسی الرّمّانی (متوفی ۳۸۴ ق) است با کتاب النکت فی اعجاز القرآن، و شریف رضی (متوفی ۴۰۶ ق) با کتاب مجازات

القرآن و سرانجام نابغه نقد ادبی ابن رشیق قیروانی (متوفی ۴۵۶ ق) با کتاب نفیس العمده فی محاسن الشعر و آدابه.

۳. کتابهای عبدالقاهر جرجانی

این دانشمندان و علمای دیگری که تابع آنها بودند، جاده را برای عبدالقاهر جرجانی (متوفی ۴۷۱ ه.ق) صاف کردند تا دو علم معانی و بیان را به ترتیب در دو کتاب دلائل الاعجاز و اسرار البلاغه پایه‌ریزی کند، که به عقیده محققان بهترین کتابهایی هستند که در علم بلاغت به عربی نوشته شده است و آنچه بعد از آن نوشته‌اند تلخیص و سپس شرح و تفصیل همین دو کتاب است که از مزایای این دو عاری شده و تا حدی مطالب آنها مسخ شده است.

و اگر کسی بخواهد با زبانی ساده و توضیح دقیق و کافی از مسائل بلاغت مطلع شود باید به این دو کتاب مراجعه کند و از کتب بعدی صرف نظر نماید. شیخ محمد عبده (متوفی ۱۳۲۳ ه.ق) می‌گوید:

هنگامی که ما موفق شدیم دو کتاب اسرار البلاغه و دلائل الاعجاز را به دست آوریم و بخوانیم، نور این دو ستاره در خشان چنان بر ما تابید که بر ما روشن شد که آنچه تا کنون در زمینه بلاغت می‌خواندیم (منظور مطول و مختصر و تلخیص و شرح تلخیص است) باطل و لا طائل بود که بی‌جهت عمر خود را در آنها تباه کردیم و آنچه از آنها آموخته بودیم قطراتی بود که ما را سیراب نمی‌کرد (ص ۵، مقدمه کتاب التلخیص از خطیب قزوینی).

۴. مفتاح العلوم سکاکی

در قرن هفتم، ابویعقوب یوسف بن محمد سکاکی (متوفی ۶۲۶ ه.ق) به تألیف کتابی دانشنامه مانند پرداخت به نام مفتاح العلوم که در آن خلاصه‌ای از علوم ادبی زمان خود را شرح داده است که شامل صرف و تجوید و اشتقاق (صغیر و کبیر و اکبر) و نحو و معانی و بیان و بدیع (که آن را وجوه تحسین کلام نامیده است) و حد (یعنی تعریف منطقی مفاهیم) و استدلال و عروض و قافیه و نقد الشعر و سرانجام مبحثی درباره اعجاز قرآن و ردّ مطاعن مخالفان است. احمد بن مصطفی معروف به طاش کبری زاده در مفتاح السعادة و مصباح السیادة (ج ۱، ص ۱۸۸) می‌گوید که: مفتاح العلوم در ۱۲ علم است. اما این سکاکی

گویی اصلاً نظم و ترتیب را نمی‌شناخته و ترتیب مباحث کتابش چنان درهم ریخته است که به سختی می‌توان توالی و ترتیب مطالب را پیگیری کرد. خود او در ابتدا بعد از آنکه اسامی علوم فوق را برمی‌شمارد، گویا فراموش می‌کند که نام دوازده علم را برده است، بلافاصله می‌گوید: این کتاب را به سه قسم قرار دادم یکی در صرف و دوّم در نحو و سوّم در دو علم معانی و بیان، که البته هر کدام از آنها ضمائی دارد. سپس در تقسیمات اصلی و فرعی بارها کلمه فصل را به کار می‌برد که ما نمی‌دانیم مثلاً فصل سوّم مربوط به کدام تقسیم است و قس علیهذا. زیانش بسیار دشوار و سخت و دیر باب است و کرنکوف (Krenkow) در دائرةالمعارف اسلام می‌گوید این دشواری ناشی از طول جمله‌هاست که در عربی مألوف نیست و شاید تحت تأثیر ترجمه کتب فلسفه یونانی بوده است که او مطالعه می‌کرده است (دائرةالمعارف الاسلامیه، ج ۱۲، ص ۱۲). معهذا مفتاح العلوم تحقیقات و نوآوری‌هایی در زمینه علوم مورد بحث دارد که موجب توجّه علما و ادبا بدان گردیده است.

۵. تلخیص مفتاح

جلال الدین محمد بن عبدالرحمن قزوینی معروف به خطیب دمشق (متوفی ۷۳۹ هـ. ق) در قرن هشتم هجری در صدد برآمد که قسم سوّم مفتاح العلوم سگاکي را که شامل معانی و بیان و بدیع است مختصر و به طریق بهتری تنظیم کند. لذا کتاب تلخیص المفتاح را نوشت که سخت مورد اقبال ادبا قرار گرفت به طوری که باعث شد خود مفتاح العلوم فراموش شود و همه بدین کتاب مختصر روی آورند و به شرح و تحشیه آن بپردازند. خطیب دمشق در ابتدای تلخیص می‌نویسد:

چون علم بلاغت و توابع آن (یعنی علم بدیع) از جلیل‌القدرترین و دقیقترین علوم است که از روی آن دقائق عربیت و اسرار آن معلوم می‌شود و وجوه اعجاز قرآن از روی آن اشکار می‌گردد، و قسم سوّم مفتاح العلوم سگاکي بزرگترین کتابی است که در این زمینه نوشته شده و از همه سودمندتر و ترتیب مطالب در آن از همه بهتر و اصول مطالب در آن از همه مجموعتر است، لذا با توجّه به اینکه حشو و تطویل دارد و حشو و زواید آن را باید زدود، لذا من این مختصر را تألیف کردم که شامل قواعد کلی و شواهد و مثالهای مورد نیاز است و در تحقیق و تهذیب و ترتیب آن کوشش کردم که از نظر ترتیب بهتر از مفتاح باشد و بعضی فوائد بر آن افزودم که

از کتب دیگر به دست آورده بودم و مطالبی که خود دریافته‌ام بدان اضافه کردم. تلخیص‌المفتاح شامل مقدمه‌ای است در معنای فصاحت و بلاغت و سپس دارای سه فن یا بخش است. فنّ اوّل درباره علم معانی، و فنّ دوّم درباره علم بیان، و فنّ سوّم درباره علم بدیع است، و او در حقیقت اوّل کسی است که محسنات کلام را بعد از ابن معتر به نام بدیع خواند و از آن پس دیگر همه آن را بدین نام خواندند. ولی اخیراً در فارسی به جای آن آرایه‌های سخن متداول شده است. خطیب ۳۷ صنعت از صنایع بدیع را در این بخش آورده است.

تلخیص‌المفتاح کتابی است کاملاً نظام‌مند و دقیق و با اسلوب علمی و ترتیب معقول که شامل خلاصه‌ای از تمام قواعد فصاحت و بلاغت و اصول بلاغی است. امّا درست به همین دلیل کتابی است خشک و جدّی که بیشتر به مباحث فلسفی می‌ماند تا به سخن اهل ذوق و قرن‌ها - حتّی تا امروز - فکر ادبا را به مباحث لفظی و ریزه‌کاریهای ادبی و فلسفی مشغول داشت و در عین حال آن را از لطف سخن عبدالقاهر جرجانی و ذوق و احساس کلام او و درک عملی دقایق بلاغت کلام بلغا محروم کرد، چه همه می‌پنداشتند که خطیب دمشقی حرف آخر را زده است و از او بهتر دیگر سخنی نیست. برای مقایسه می‌توان گفت که اگر کتابهای حکمت دو سه قرن اخیر را با نوشته‌های ابونصر فارابی برابر هم نهند، در وهله اوّل چنین به نظر می‌آید که کتب جدید حکمت از انسجام و نظم بهتری برخوردار است، امّا در حقیقت عمق و وسعت اندیشه فارابی در آنها مشهود نیست. اگر کسی به جای این کتابها به آثار فارابی مراجعه کند، حکمت را بهتر و درست‌تر درمی‌یابد.

به گمان بسیاری از محققان این فن، دو کتاب عبدالقاهر جرجانی سرمایه اصلی بلاغت است و این کتابها که از سگّاکي به بعد نوشته شده است، کوچه‌های انحرافی است که گرچه خوب آراسته شده است، ولی شخص را به بیراهه می‌برد و در پیچ و خم الفاظ و بحثهای لغوی و لفظی گم می‌کند.

نظر طه حسین دانشمند مصری را در این باره بعداً نقل خواهیم کرد که تأییدی است بر آنچه گفته شد. ضمناً سگّاکي قسم سوم کتابش را منحصر به معانی و بیان و بدیع (یا به اصطلاح خودش وجوه تحسین کلام) نکرده است، بلکه از ملحقات این قسم چهارعلم دیگر را هم به دنبال آن آورده است که عبارت است از: از حدّ و استدلال و عروض و قافیه، و این چهارعلم را هم گویی جزئی از معانی و بیان یا متمم آن می‌دانسته است.

خطیب دمشق به این چهار علم توجهی نکرده و کتاب خود را منحصر به همان سه علم اصلی بلاغی یعنی معانی، بیان، بدیع ساخته است. خطیب دمشق بعداً کتاب دیگری نوشت به نام الايضاح فی علوم البلاغة که در حقیقت به قول خودش شرحی است بر تلخیص المفتح. و علاوه بر این شرح که خودش نوشته است، شروح متعدّد دیگری بر کتاب تلخیص نوشته شده است که اهمّ آنها دو شرح سعدالدین تفتازانی است.

۶. سعد تفتازانی و شروح تلخیص او

در قرن هشتم هجری مسعود بن عمر بن عبدالله تفتازانی ملقب به سعدالدین (متوفی ۷۹۳ ه. ق) که از پیشوایان بزرگ علوم عربی و علوم بلاغی و منطق در عصر خود بود، دو شرح بر تلخیص المفتح نوشت که شهرت بسیار یافت و بر هر دو شروح حواشی متعدّدی نوشته شد.

اوّل مطوّل یعنی شرح تلخیص مفصّل و طولانی که در حقیقت عکس کار خطیب دمشق بود، چه خطیب، کتاب سگّاکي را تلخیص و مختصر کرده بود و سعد تفتازانی دوباره آن را مفصّل و مشروح کرد و به چند برابر اصل کتاب سگّاکي رساند. این کتاب را در سال ۷۴۸ ه. ق تمام کرد و به معزّالدین ابوالحسن محمدکرت پادشاه آل کرت که پایتختش هرات بود، در این شهر هدیه کرد. در معجم الانساب و الاسرات الحاكمة فی التاريخ الاسلامی تألیف زامباور [Edvard van zambaur] که به عربی نوشته شده است ص ۳۸۲ و نیز در لغت نامه دهخدا ذیل آل کرت نام این پادشاه معزّالدین حسین بن غیاث الدین ذکر شده است که از متن مطوّل برمی آید نام صحیح او ابوالحسن محمد بن غیاث بوده است که هفتمین پادشاه این سلسله بود و از ۷۳۲ تا ۷۷۱ ه. ق در هرات حکومت کرد و بعد از او پسرش غیاث الدین پیرعلی به حکومت رسید که او را امیر تیمور در ۷۸۳ ه. ق شکست داد و اسیر کرد و به ماوراءالنهر فرستاد که در آنجا در ۷۸۷ ه. ق به امر او کشته شد و سلسله آل کرت منقرض گردید و گمان می رود که خود تفتازانی را هم امیر تیمور در همان سال ۷۸۳ ه. ق به سمرقند تبعید کرد و در همانجا دو سال بعد فوت کرد و جنازه او را به سرخس بردند و در آنجا دفن کردند.

کتاب دوم مختصر المعانی است که در حقیقت اختصار مطوّل است.

محمدعلی بامداد (متوفی ۱۳۳۰ شمسی) در رساله کوچک ادب چیست و ادیب کیست (ص ۶۴) می نویسد:

از تلخیص المفتاح خطیب قزوینی - که از دیرزمان قرآن بلاغت و فصاحت شده است صرف نظر کنید، مخصوصاً از شرح مطوّل آن که چند قرن است به پا و پر ما چسبیده و مانند ازدهای آدم خواری است. مطوّل از کتابهای بسیار مشکل است و فهمیدنش آسان نیست و استاد و شاگرد را چنان در ایرادها و اعتراضها و جوابها و افکار نیش غولی خود غرق می‌کند که اصل مقصود از دست می‌رود.

پناه به خدا از حواشی این کتاب که آنها چه عقده‌ها بر عقده‌های متن و شرح افزوده‌اند. عزّ الدین عبدالوهاب بن ابراهیم زنجانی (متوفی ۶۵۵ ه. ق) که به عزّی (یعنی عز الدین) معروف بود، کتاب مختصر و مفیدی در فنّ تصریف نوشته است به نام تصریف العزّی و مسعود بن تفتازانی آن را شرح کرده که هردو کتاب در جامع المقدمات چاپ شده و در حوزه‌ها تدریس می‌شود. ببینید این کتاب شرح تصریف است یا تحقیقات فلسفه و کلام؟ بیچاره مبتدی از این مسائل چه درک می‌کند! تفتازانی که در شرح تصریف چنان کرده است، ببینید در شرح تلخیص چه کرده است و چگونه به طریق اولی ذهن و جریزه حادّ خود را جولان داده است (نقل با اندکی تغییر و اختصار).

تفتازانی در ابتدای شرح تصریف می‌گوید که این نخستین کتابی است که در قالب ترتیب و ترصیف ریخته است و گفته‌اند که این کتاب را در شانزده سالگی نوشته است (الاعلام زرکلی، ج ۷، ص ۲۱۹) و براستی اکثر توضیحات تفتازانی در این کتاب تطویل بلاطائل است و نوآموز را نه تنها هدایت نمی‌کند، بلکه سردرگم می‌کند. اصل کتاب در ۱۲ صفحه چاپ شده است و شرح آن در ۷۸ صفحه یعنی ۶/۵ برابر، در حالی که برای نوآموز همان ۱۲ صفحه کافی و مفید است. این شرح اگر فایده‌ای داشته باشد، برای معلمان و مدرّسان تصریف است. در اینجا لطیفه‌ای را که تنکابنی در قصص العلماء در این باره نقل کرده است (ص ۳۷۱) برای تفریح خاطر خوانندگان نقل می‌کنیم:

تنکابنی می‌نویسد که میان ملاسعد و سید شریف جرجانی معارضه و منافسه بود، چنانکه هرکتابی که ملاسعد می‌نوشت، فوراً سیدشریف هم در مقابل آن کتابی دیگر در همان زمینه می‌نوشت. و چند کتاب را به عنوان مثال ذکر می‌کند و از جمله اینکه وقتی ملاسعد شرح تصریف را نوشت، سید شریف هم امثله و شرح امثله و صرف میر را نوشت. سپس می‌نویسد: گویند که ملاسعد در حال احتضار از دهان او کف بسیار بیرون آمد، چون به سید شریف گفتند، گفت که «آن غایط و فضله بسیاری بود که ملاسعد در شرح تصریف خورده بود و اکنون بیرون آمد» (صص ۳۷۲ - ۳۷۱). تنکابنی همچنین می‌گوید:

«ملاسعد به سید شریف پیغام داد که اگر می‌خواهی از در مناقضه با من برآیی، اشکالی ندارد، فقط دو کتاب مرا رد مکن، ولی بر آنها اگر خواستی حاشیه بنویس: یکی شرح تصریف است که اگر آن را رد کنی مرا مفتضح ساخته‌ای، چه آن اول تألیف من است و من در آن کتاب به قصور خود اعتراف کرده‌ام و دوم کتاب تهذیب منطق است، زیرا که این کتاب را من به قسمی ننوشته‌ام که بر آن ایرادی وارد آید و از مسلمات قوم درنگزشته‌ام، پس اگر چیزی بر آن بنویسی، مایه رسوایی خودت خواهد بود» (ص ۳۷۲).

محمدعلی بامداد در همان رساله می‌نویسد (ص ۶۵) من خدمت دو استاد را که متخصص تدریس کتاب مطول بودند درک کردم که خوب از عهده تدریس برمی‌آمدند، ولی شهدالله آنها سخن‌شناس نبودند و میان شعر خوب و بد فرق نمی‌گذاشتند. آن زمان می‌پنداشتم که با دانستن این کتاب، شخص‌گوینده و نویسنده و صراف سخن می‌شود و از سخن‌ناشناسی این دو که استاد معانی و بیان و بدیع بودند متعجب بودم تا بعدها دانستم که مطول خواندن کاری است و شعر ساختن و سخن پرداختن و صراف‌ی سخن کاری دیگر. بامداد، عده زیادی از شعرای عرب و عجم را نام می‌برد که پیش از عبدالقاهر جرجانی و نوشته شدن دو کتاب معروف او زندگی می‌کردند و یا بعد از او و بعد از سکاکی و خطیب قزوینی و غیره بودند، ولی درسهای آنها را نخوانده بودند، ولی شعرهای بلندی ساختند، چنانکه در فارسی مثلاً رودکی و عنصری و فرخی و فردوسی و حتی سعدی و حافظ، و طبری و بلعمی و غیره را می‌توان مثال زد.

پس به جای خواندن اسرار البلاغه و مفتاح العلوم و تلخیص المفتاح و شروح آن باید به نظم و نثر آنها روی آوریم و کتابهای آنها را بخوانیم و روش سخن‌گویی را از آنان فراگیریم (ص ۴۰ به بعد).

سیوطی در شرح ارجوزه عقودالجمان که در فنون بلاغت است، می‌نویسد که احمد بن یوسف رُعینی غرناطی معروف به ابوجعفر اندلسی در کتاب شرح بدیعیه که رفیق او ابن جابر اندلسی نوشته است می‌گوید: «علوم ادبی شش است: لغت، صرف، نحو، معانی، بیان و بدیع. سه علم اول را باید از کلام عرب آموخت و بدان استشهاد کرد، اما سه علم دوم مربوط به عقل است و می‌توان از کلام عرب و عجم برای آنها شاهد آورد و فرقی میان عرب و عجم در آنها نیست.» سپس به گفته بامداد، صرف عمر در فراگرفتن این سه علم ضایع کردن عمر است و اگر کسی ذوق و قریحه داشته باشد و از لغت و صرف و نحو یعنی دستور زبان خود به خوبی آگاه باشد، با مطالعه آثار شعرا و ادبا می‌تواند به بلاغت

دست یابد و شعر خوب یا نثر خوب بنویسد. در تأیید سخن بامداد می‌گوییم که یکی از فضلا اسرار البلاغة جرجانی را به فارسی برگردانده است و کافی است دو سه صفحه آن را بر حسب اتفاق ملاحظه فرمائید تا معلوم شود که دانستن این علوم موجب حسن ذوق و بلاغت ادبی نمی‌تواند شد.

چون این بحث طولانی شد، از شرح تاریخچه علم بدیع فعلاً خودداری می‌شود تا در مقاله‌ای دیگر اگر خدا توفیق دهد، بدان بپردازیم.

مجموعه‌ای از شرحهای تلخیص المفتاح در کتابی منتشر شده است که در چهار جلد است. بدین نحو که مطالب مربوط به هر موضوعی را در یک صفحه چاپ کرده‌اند. در ابتدا متن مختصر المعانی سعد تفتازانی آمده است و زیر آن کتاب مواهب الفتاح فی شرح تلخیص المفتاح تألیف ابن یعقوب مغربی و زیر آن کتاب عروس الافراح فی شرح تلخیص خود اوست و نیز حاشیه محمد دسوقی بر آن آمده است که با خود تلخیص المفتاح جمعاً شش کتاب می‌شود و ای کاش این شش کتاب را جدا جدا پشت سر هم چاپ می‌کردند که زحمت مطالعه آن کمتر می‌شد.

این چهار جلد جمعاً ۱۸۶۰ صفحه دارد. ضمناً مختصر المعانی را سعدالدین تفتازانی در سال ۷۵۶ هـ. ق در غجدوان از روستاهای بخارا به اتمام رسانده و به جلال الدین ابوالمظفر سلطان محمودجانی بیک خان دهمین خان از خانان دشت قبیچاق غربی (که در ۷۴۱ تا ۷۵۸ هـ. ق حکومت کرده است) تقدیم داشته است و در مقدمه آن نوشته که در این مدت از شهری به شهری و روستایی به روستایی می‌رفته و آرامش نداشته است تا به دربار این خان رسیده و کتابش را بدو تقدیم نموده است.

شیخ ناصیف یازجی لبنانی (متوفی ۱۸۷۱ میلادی) رساله کوچکی در تلخیص علوم بلاغی تألیف کرده است که در ۱۹۰۱ میلادی در ۲۱۶ صفحه به قطع جیبی در مطبعه امیرکان بیروت چاپ شده است و شامل پنج علم معانی، بیان، بدیع، عروض و قافیه است. این کتاب به نام مجموع الادب فی فنون العرب است و گمان نکنم موجز تر و روشن تر از این کتاب در علوم بلاغی نوشته شده باشد و شاید بهتر باشد که اساتید به جای مطول یا مختصر المعانی این کتاب را تدریس کنند که شاید ظرف مدت ده جلسه تمام شود و برای مبتدیان کافی است.

۷. نظر طه حسین

در اینجا لازم است نظر طه حسین دانشمند کم نظیر مصری را که به عنوان مقاله‌ای به

فرانسه تحت عنوان «بیان عربی از جاحظ تا عبدالقاهر» نوشته و عبدالحمید عمادی آن را به عربی ترجمه کرده و در ابتدای کتاب نقدالنثر قدامة بن جعفر درج گردیده است، درباره نظریه مجاز جرجانی ذکر کنیم. او به تفصیل شرح می‌دهد که جرجانی از آرای فلسفی و منطقی ارسطو بخصوص از نظریات او در کتاب خطابه استفاده کرده و نظریات خود را درباره مجاز شرح داده است و سپس می‌نویسد (ص ۲۹ مقدمه نقد) آنچه ارسطو مجاز نامیده است، جرجانی مجاز مرسل خوانده و مجازی را که بر اساس تشبیه است و ارسطو آن را «صورت» خوانده است، جرجانی استعاره نامیده است و استعاره لفظی است که پیش از او به تمام انواع مجاز اطلاق می‌شد و جرجانی برای اثبات نظر خود به بررسی مجاز و تشبیه به نحوی می‌پردازد که قبل از او سابقه نداشته است. ولی در هر حال از حدودی که ارسطو وضع کرده است خارج نشده است. اما «مجاز عقلی» از ابتکارات جرجانی است و می‌توان آن را مجاز کلامی خواند، زیرا که به قول جرجانی وقتی می‌گوی «انبت الربیعُ البقل» (بهار گیاهان را رویاند) این مجاز است، زیرا که بهار نمی‌تواند گیاه برویاند و این خداست که در بهار گیاهان را می‌رویاند. جرجانی کوشش بسیار می‌کند تا از این مجاز (یعنی مجاز عقلی) دفاع کند و آن را از مجاز معروف متمایز سازد، ولی معلوم است که اساسی که جرجانی نظر تیز خود را بر آن نهاده است، محل نظر است (انتهی).

شرح این نکته را محمدعلی بامداد در رساله ادب چیست و ادیب کیست (ص ۶ - ۶۵) به خوبی ذکر کرده است که می‌گوید:

از مشکلات کتب معانی و بیان این است که نویسندگان آنها عموماً اشعری مذهب و جبری اعتقاد بوده‌اند و برای ما که اشعری نیستیم باعث سرگردانی می‌شود، زیرا که آنها اکثر ترکیبات و جمل عرفی را مجازات عقلی می‌دانند، چون که فعل به غیر خدا نسبت داده می‌شود، در حالی که به عقیده آنها فاعل تمام افعال خداست.

حتی افعال بندگان خدا. پس جمله «انْبَتَ الرَّبِيعُ الْبَقْلُ» مجاز است، زیرا که بهار رویاننده نیست و خداست که رویاننده است و همچنین است جمله آفتاب مرا گرم کرد یا آتش غذا را پخت، که همه مجاز عقلی است، زیرا آفتاب گرم کننده و آتش پزنده نیست و اینها کار خداست. در اینجا منازعات علمای کلام اشعری و معتزلی یا جبری و تفویضی به مباحث الفاظ هم کشیده شده است و ما ناچار اینها را خواندیم و عمر تلف کردیم و پشیمانی هم سودی ندارد. فاعل فعل در لغت کننده

کار است، چنانکه خود همین آقایان در کتب نحو نوشته‌اند و مثلاً «ضرب زید» عمراً را درست تعبیر می‌کنند و می‌گویند زید فاعل و عمرو مفعول است، حال چرا در علم معانی باید ضارب را خدا بدانیم.

پس بهار می‌تواند سبزه برویاند و این در عرف مردم مجاز نیست، بلکه عین حقیقت است. البته در اینکه تمام افعال طبیعت بالمآل کار خداست حرفی نیست و موحد در آن شکی ندارد و در مباحث الفاظ باید به عرف نگریست نه به مسائل فلسفی. جالب این است که نویسندگان غیر اشعری متأخر هم در شرح مسائل مهم معانی از اشعریان تقلید کرده‌اند و همان مثالها را آورده‌اند که جرجانی و سکاکی و سبکی و خطیب قزوینی و تفتازانی و سیوطی و غیرهم آورده‌اند. البته عبارت «جری المیزاب» (ناودان روان شد) مجاز است، زیرا که ناودان جاری نمی‌شود و این آب باران است که از ناودان جاری می‌شود، ولی «ابر بارید» حقیقت است و باید بین این دو تفاوت قائل شد (نقل به معنا و به اختصار).

جالب است که مرحوم جلال الدین همائی که از اجله اساتید قرن حاضر بود در مقدمه کتاب کوز المعزین منسوب به ابوعلی سینا به مناسبتی طرداً للباب نوشته است (صص ۱۸ - ۱۹):

اصول فقه در ابتدا عبارت بود از قواعد فقه که در مقدمه کتب فقه می‌نوشتند و در مدتی قلیل یاد می‌گرفتند و سپس به خود متون فقه می‌پرداختند. اما متأخران آن را علمی مستقل کردند که تحصیلش یک عمر طول می‌کشد و دیگر مجالی برای خود فقه و دیگر علوم مفید باقی نمی‌گذارد... علم فقه به عقیده من بزرگترین سرمایه افتخار اسلام است. اما از زمانی که این فن شریف میدان مباحث بی سرو ته اصولی و قیل و قالهای وهمی گردید که دامنه‌اش به دامن قیامت بسته است، به روزی نشست که واقعاً جای تأسف است.

«من این معامله دانم که طعم صبر چشیدم» و روزگار دراز در تحصیل چیزی که اسمش علم و حقیقت و خاصیتش جهل بود کوشیدم. ﴿يَا حَسْرَتِي أَعْلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾ (زمر، آیه ۵۶).

این اظهار نظرها نشان می‌دهد که باید در ارائه این علوم امروز تجدید نظر شود و زواید آنها حذف و اصول آنها منقح گردد...

۸. کتاب الطراز

در اینجا لازم است از یک کتاب استثنایی در علوم بلاغت نام ببریم که با کتب فوق

کاملاً تفاوت دارد و آن کتاب الطراز المتضمن لأسرار البلاغة و علوم حقائق الاعجاز است که تألیف سید امام یحیی بن حمزه بن علی بن ابراهیم علوی یمنی از امامان زیدیه (۶۶۹- ۷۴۵ ه. ق) است که در سال ۷۲۹ ه. ق بر امامت زیدیان در یمن رسید و او مردی دانشمند بود که بنابر گفته خود از هیچ یک از کتب جرجانی به طور مستقیم استفاده نکرده و از کتب بلاغی فقط چهار کتاب را مطالعه کرده است که یکی از آنها المثل السائر نوشته ابن اثیر جزری (متوفی ۶۳۷ ه. ق) است و دوم کتاب تیان شیخ عبدالواحد بن عبدالکریم و سوم کتاب النهایة خطیب رازی و چهارم کتاب مصباح ابن سراج مالکی. و چون امام یحیی بن حمزه از نظریات جرجانی و خطیب قزوینی و سکاکی و اتباع او اطلاعی مستقیم نداشته است، توانسته نظریات دیگری بر اساس استنباط خود ابراز دارد که بسیاری از آنها جالب و بدیع است و خوب است کسانی که مایلند در علوم بلاغی متبحر شوند، این کتاب را نیز مطالعه نمایند.

۹. معانی و بیان در زبان فارسی

به دلیل طول کلام در این باره به اختصار تمام می‌پردازم. به طور کلی ادبای ایران از قدیم به علت آشنایی با زبان عربی و استفاده از کتب معانی و بیان و بدیع که در آن زبان نوشته شده است، خود را مستغنی از آن دانسته‌اند که در فارسی هم چیزی بنویسند و تحقیقی نکنند. این است که مطالب مربوط به معانی و بیان در کتب متفرقه یا کتب مربوط به شعر به تفاریق و بدون نظم و ترتیب و به تبویب آمده است. مثلاً در کتبی که در شرح اشعار شعرای بزرگ چون خاقانی و نظامی و حافظ و مولانا نوشته شده است اشاراتی می‌توان یافت و در کتب مربوط به شعر چون المعجم فی معاییر اشعار العجم تألیف شمس قیس رازی و یا معیار الاشعار خواجه نصیر و کتب دیگر که از این دو منشعب شده است، یا در ترجمان البلاغة رادویانی و حدائق السحر رشید و طواط و امثال آنها جسته گریخته اشاره‌هایی شده است، ولی در این کتابها از صنایع بدیع و محسنات شعری به تفصیل بیشتر سخن رفته است که انشاءالله اگر مجالی پیدا شد تاریخچه علم بدیع را در عربی و فارسی به تفصیل خواهیم نگاشت. تا این اواخر در حقیقت کتابی مستقل درباره معانی و بیان به فارسی دیده نمی‌شود و آنچه در قرن حاضر نوشته شده است نیز معمولاً خالی از هر گونه تحقیقات و عمدتاً ترجمه است از عربی که گاهی مثالهایی هم از فارسی در کنار مثالهای عربی ذکر کرده‌اند و بعضی از مثالها چندان

دلنشین یا صحیح هم نیست. از جمله این کتابها موارد زیر را می‌توان ذکر کرد. اول، کتابهای متفرقه، مانند سبک‌شناسی بهار، از صبا تانیم، سبک خراسانی از محمد جعفر محبوب، شعر و ادب فارسی از زین العابدین مؤتمن. چهارمقاله عروضی سمرقندی و امثال آن.

دوم، کتابهای نقد ادبی مثل سخن سنجی از دکتر لطفعلی صورتگر، در نقد و ادب از دکتر محمد مندور، ترجمه دکتر علی شریعتی، نقد ادبی تألیف دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، نقد ادبی تألیف دکتر شوقی ضیف، ترجمه لمیعه ضمیری، تراز یا روش نویسندگی از دکتر اسدالله مبشری،

سوم، کتابهای انشا و نامه نگاری و روش ترجمه و امثال آنها که فراوان است. چهارم، کتابهای انشانویسی به زبانهای خارجی مثل فرانسه و انگلیسی و آلمانی. پنجم، کتابهای آئین نگارش که نسبتاً فراوان است.

ششم کتابهایی که بالاستقلال تحت عنوان معانی و بیان نوشته شده است که تعداد آنها اندک است و غالباً به علم بیان پرداخته‌اند، زیرا که مواد آن کمتر است (شامل حقیقت و مجاز و تشبیه و استعاره و کنایه) و در شعر و نثر فارسی می‌توان مثالهای فراوانی برای قواعد آن یافت. اما در مورد علم معانی بسیار کمتر کوشش شده و جز دو سه کتاب که آن هم غالباً سطحی است چیزی در دست نیست و اهم آنها به شرح زیر است.

۱. ذررالادب، در فنّ معانی، بیان، بدیع: تألیف عبدالحسین حسام العلماء آق اولی وکیل عدلیه که در ۱۳۱۵ شمسی نوشته و شاید می‌خواسته است بدین وسیله مقام خود را تثبیت کند. این کتاب ترجمه مختصر کتب عربی است و مثالها همه از شعر عربی است و ندرتاً بیتهایی از شعر فارسی هم اضافه کرده است، اما تحقیق و تدقیق در آن دیده نمی‌شود و اگر کسی بخواهد آن را بهتر بفهمد، بهتر است به کتب عربی مراجعه کند.

۲. کتاب معانی از حاج میرزا محمدحسین قریب شمس العلماء گرکانی که در ۱۳۴۴ هجری قمری چاپ شده است و این همان مؤلف ابداع البدایع و نیز قطوف الربیع فی صنوف البدیع است که هردو در علم بدیع است و انصافاً این کتاب کوچک بهتر از بسیاری از کتب دیگر است که در همین زمینه ارائه شده است.

۳. آئین سخن، مختصری در معانی و بیان فارسی از دکتر ذبیح الله صفا که در مهر

۱۳۳۷ چاپ شده و گرچه بسیار مختصر است، ولی مثالهای خوبی پیدا کرده و نوشته است.

۴. هنجار گفتار، تألیف نصرالله تقوی رئیس دیوان عالی تمیز و دانشکده معقول و منقول که در ۱۳۱۷ چاپ شده و ظاهراً مفصلترین کتابی است که در فارسی در فن معانی و بیان نوشته شده است و زحمت زیادی برای پیدا کردن مثالها و شرح مطالب کشیده است، معذک هنوز پایه آن بر معانی و بیان عربی است.

۵. فنون بلاغت و صناعات ادبی از جلال همایی (متوفی ۱۳۵۹ شمسی) که آن را در ۱۳۳۹ نوشته و چاپ کرده است و از آن چاپهای متعددی به بازار آمده است و این کتاب بیشتر درباره صنایع بدیع است و حاوی تحقیقات جدید هم هست. ۶. معانی و بیان تألیف جلال همایی که بعد از فوت آن مرحوم دخترش ماهدخت بانوهمایی چاپ کرده است، متأسفانه بسیار مغلوط چاپ شده و از نظر حروفچینی هم وضع مطلوبی ندارد، اما کتاب خوبی است و حاوی تحقیقات جدید و نظریات تازه‌ای است.

۷. معانی و بیان، تقریرات بدیع الزمان فروزانفر که در ۱۳۷۶ به ضمیمه نامه فرهنگستان چاپ شده است و این تقریرات را آقای سید محمد دبیر سیاقی از کلاس درس ایشان در ۴ - ۱۳۲۳ یادداشت کرده و سپس پاکنویس نموده و چاپ کرده است. کتاب حاوی هیچ مطلب مهمی از معانی نیست و عمدتاً به علم بیان پرداخته است و چون مطالب شفاهی بوده است چندان وقتی در ارائه منطقی مطالب نشده و گویا نکته‌های تازه‌ای ذکر کرده است که در اجمال و ابهام مانده است و خود فروزانفر گفته است که ما از بحث در «معانی» روی برتافته و به بیان می‌پردازیم (ص ۵) و لذا نام کتاب مبین محتوای آن نیست.

اشخاص دیگری در معانی و بیان رساله‌های کوچک نوشته‌اند که حاوی مطلب تازه‌ای نیستند مثل معانی و بیان تألیف دکتر جلیل تجلیل، و بیان در شعر فارسی نوشته دکتر بهروز ثروتیان و چند نفر دیگر، که برخی از آنها تنها نوآوری که کرده‌اند تبدیل اصطلاحات رایج این علوم است به فارسی و این به نظر چندان کار صوابی نمی‌آید. زیرا که اولاً بسیاری از بر ساخته‌های آنها خوش‌آهنگ و گوش نواز یا شفاف و گویا نیست، ثانیاً اجماع علما را که قرن‌هاست برقرار بوده است شکسته‌اند، و ثالثاً اگر کسی از روی این کتابها اصول بلاغی را بیاموزد، هنگام مراجعه به کتب دیگر درمی‌ماند و نمی‌تواند اصطلاحاتی را که از آنها آموخته است با اصطلاحات متداول آن کتابها تطبیق کند و لذا

دوباره باید آنها را یاد بگیرد که باری است زائد بر ذهن و عقل نوآموزان.

۱۰. نتیجه‌گیری

اگر کسی بخواهد سخن بلیغ و شیوا و رسا را بیاموزد، بهترین راه آن ممارست در ادب فارسی یا عربی است بر حسب مورد و لذا بهتر است با خواندن شاهکارهای ادب فارسی چون شاهنامه، دواوین ظهیرفاریابی، سعدی، حافظ، جامی، ناصر خسرو صائب و امثال آنها و یا کتب نثر شیوا چون تاریخ بیهقی، تاریخ بلعمی، اسرارالتوحید، گلستان سعدی، تاریخ جهانگشای جوینی، تاریخ سیستان، کلبه و دمنه، مرزبان نامه، چهارمقاله عروضی، سیر حکمت در اروپا، قابوس نامه، سفرنامه ناصر خسرو و نیز مقالات ادبای طراز اول چون محمد تقی بهار ملك الشعراء، علامه قزوینی، مجتبی مینوی، عباس اقبال و امثال آنها به ذوق و سلیقه خود کمک کنیم تا شیوه درست گفتن و درست نوشتن را بیاموزیم. دانستن دستور زبان لازم است، اما از زبانشناسی فقط به مختصری از آواشناسی اکتفا شود و به تئوریهای رنگارنگ این علم که برای سرگرمی هرگاه و بیگاه ساخته می‌شود، فقط در صورتی توجه شود که قصد آشنا شدن با مفاهیم مجرد و انتزاعی این علم را داشته باشند. مطالعه رساله کوچکی درباره معانی و بیان مثل کتاب ذبیح الله صفا هم کفایت می‌کند و لازم نیست عمر خود را در مباحث تجربیدی و انتزاعی پیچیده مطول و مختصر ضایع کنیم. شاید تنها فایده این کتابهای بلاغی این است که به ما اصطلاحاتی را می‌آموزد که در هنگام بحثهای ادبی بتوانیم از آنها استفاده کنیم و مطلب خود را درست بیان کنیم، مانند اصطلاحات فصاحت، بلاغت، مجاز، استعاره، کنایه، حذف، اضمار، اختصار، اقتصار، جمله اخباری و انشائی و امثال آنها و بیش از آن فقط برای متخصصان و کارشناسان این رشته مفید است نه برای عموم. همچنانکه منطق و فلسفه نیز عمدتاً به همین درد می‌خورد.